

بررسی و نقد ماهیت سلبی سعادت در اخلاق وظیفه‌گرای کانت

f_modaberi33@yahoo.com

کلیه فرزانه مدبری / کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

مهدی اخوان / استادیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

دریافت: ۹۶/۱۰/۲۸ - پذیرش: ۹۷/۴/۹

چکیده

از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه اخلاق، سعادت به‌عنوان زیربنای ذهنی تمام اعمال آدمی است. با این حال، بنا به اخلاق کانتی، سعادت نمی‌تواند مینا یا انگیزه‌ای برای اخلاق کلی و مطلق باشد. هدف در این نوشتار، بررسی چرایی طرد سعادت از اخلاق کانتی است. مقاله با تعریف سعادت آغاز می‌شود و در ادامه، انتقادات و اصول اخلاق کانتی که در تضاد با سعادت‌خواهی هستند، بررسی می‌شوند؛ و در نهایت، با انتقاداتی پایان می‌یابد. هدف اخلاق، تنظیم قوانینی مطلق و نامشروط است که اصل تجربی سعادت نمی‌تواند چنین قانونی را فراهم کند. اخلاق صوری کانت با تکیه بر عینیت قوانین عقل آدمی، هرگونه توجه به ماده و غایت تجربی را زبان‌بار می‌داند؛ اما سعادت امری ذهنی و فردی است که احکام آن، نه می‌تواند کلی باشند و نه ضرورتاً سعادت را به‌عنوان نتیجه در پی داشته باشند؛ چراکه سعادت تا حد زیادی به دست طبیعت فراهم می‌شود. مهم‌ترین انتقاد به چنین اخلاقی، در نظر نگرفتن جایگاهی برای سعادت‌اندیشی در ترغیب به عمل اخلاقی است. عمل اخلاقی، یا به پشتوانه‌ای همچون خداوند برای اوامر و نواهی خود نیاز دارد یا به لحاظ سعادت شخصی، که اخلاق کانت فاقد آنهاست.

کلیدواژه‌ها: اخلاق وظیفه‌گرا، سعادت، تکلیف، قوانین مطلق، کانت.

مقدمه

سعادت، تنها یک واژه فلسفی نیست؛ بلکه از مهم‌ترین مفاهیم در زندگی بشر است. سعادت به‌عنوان اصلی که همواره هدف زندگی انسان‌ها قرار می‌گیرد، به هر آنچه مورد تمایل بشر بوده و برای او ارزشمند است، مرتبط می‌شود. به نظر می‌رسد، انسان هر پیشرفتی در زندگی خود داشته، ناشی از سعادت‌خواهی است؛ چراکه امید به بهبود زندگی و در نهایت رسیدن به سعادت است که سبب پیشرفت اوست. سعادت معنای گسترده‌ای را شامل می‌شود و هر کس بنا به طبع خود، سعادت را در چیزی می‌داند که آن را می‌توان در برآوردن نیازهای روحی و جسمی دانست.

در بسیاری از مکاتب اخلاقی، سعادت به‌عنوان نتیجه و غایت فعل اخلاقی پذیرفته شده است؛ اما هر مکتب با توجه به زیربنای فکری خود، تعاریف متعددی از آن ارائه می‌دهد: گاهی در بهره‌مندی از دنیای مادی و گاهی در آرامش روحی و دوری از مادیات؛ اما بی‌شک سعادت مفهومی است که هر مکتب اخلاقی در توجیه خود به آن متوسل می‌شود؛ چراکه انسان بدون انگیزه، میل به هدف نخواهد داشت؛ و هیچ انگیزه‌ای قوی‌تر از سعادت نیست و سعادت یک ایدئال جامع از تمام خواسته‌های آدمی است.

کانت از بزرگ‌ترین فیلسوفان اخلاق است که اخلاق و وظیفه‌گرایانه او هنوز مورد توجه است، بنا به نظر مشهور، او به صراحت چنین مفهوم اساسی را از اخلاق خود طرد می‌کند و حتی معتقد است که توجه به آن، خلوص اخلاقی را خدشه‌دار می‌کند. با توجه به اهمیت سعادت در بحث‌های اخلاقی و عملی، نظر کانت در این میان بس شگرف به نظر می‌رسد. بنابراین، بررسی چگونگی و چرایی طرد این غایت و انگیزه از اخلاق کانتی ضروری است.

تمام هدف کانت، عقلانی کردن اصول فلسفه نظری و عملی خود است. بنابراین، هدف او تفسیری ناب و خالصانه از اخلاقی است که یکسره متکی بر عقل است. در این میان، به گمان کانت راهی نیست مگر آنکه سعادت به‌عنوان اصلی تجربی، از اخلاق طرد شود؛ اما اخلاقی که سعادت را نادیده می‌گیرد، به نظر نمی‌تواند با خواسته‌های طبیعی انسان هماهنگ باشد. این مقاله با توجه به عنوانش، مبتنی بر کتاب *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق* و بخش تحلیلیات کتاب *نقد عقل عملی* نگاشته شده است؛ چراکه کانت پس از این دو، ناگزیر گونه‌ای سعادت را در اخلاق خود می‌گنجاند. با این حال، به نظر می‌رسد عظمت اخلاق کانت بیشتر در کتاب *بنیاد* به چشم می‌خورد؛ جایی که او سعادت را از اخلاق طرد می‌کند تا اخلاقی مطلق و عینی ارائه دهد که به هیچ مبنا و انگیزه‌ای جز عقل نیازی ندارد.

۱. تعریف سعادت

فقدان بحث مستقلی در اخلاق کانت در باب سعادت، بسیار غیرمعمول است؛ چراکه «سعادت» عنصری مهم در اخلاق و جزء جدانشدنی زندگی انسان به‌عنوان موجود خردمند ناقص است. سعادت، مبنای نظریه اخلاقی کانت نیست و او به شیوه‌های مختلف، در آنجا که به تشریح اصول اخلاقی خود می‌پردازد، سعادت را نقد می‌کند؛ اما پیش از پرداختن به دلایل رد سعادت، تعریف سعادت از دیدگاه کانت ضروری می‌نماید.

به‌طور کلی، برای سعادت می‌توان معانی متعددی لحاظ کرد؛ معانی‌ای که اغلب ابهامات زیادی دارند. حتی برداشتها دربارهٔ چیستی سعادت، متفاوت است: عده‌ای سعادت را در آرامش روحی، و برخی آن را به‌عنوان بهروزی و بهره‌مندی توصیف می‌کنند. به نظر می‌رسد کانت نیز چندین معنا از سعادت را مدنظر داشته است. به‌طور کلی، او در تعریف سعادت دو راه در پیش می‌گیرد: نخست اینکه جایگاهی محسوس برای آن در نظر می‌گیرد. در اینجا، سعادت به‌معنای برآورده شدن غرایز و لذات و رضایتمندی از آنهاست که آن را با واژه‌هایی چون نیک‌بختی (well-being) و بهره‌مندی (welfare) تعریف می‌کند؛ اما از سویی، جایگاهی معقول به‌معنای رضایت اخلاقی برای آن در نظر می‌گیرد. او غالباً اولی را سعادت طبیعی (physical happiness) و دومی را سعادت اخلاقی (moral happiness) می‌نامد. سعادت اخلاقی تنها در قطعات محدودی از کتاب *فلسفه فضیلت* مطرح می‌شود. آنجا که از کمال آدمی سخن می‌گوید، معتقد است رضایت ناشی از انجام عمل اخلاقی، چیزی شبیه به سعادتمندی است؛ که چنین احساس رضایتی، لازمهٔ کمال آدمی است (کانت، ۱۳۹۳، الف، ص ۴۳). اما هدف کانت نقد چنین معنایی از سعادت نیست؛ چراکه او چنین معنایی از سعادت را لازمهٔ کمال آدمی می‌داند و آن را بدین‌گونه تعریف می‌کند: «سعادت، همانا وضعیت یک موجود عاقل در عالم است؛ به‌گونه‌ای که در همهٔ هستی او همه چیز مطابق خواست و اراده‌اش جریان دارد» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۲۰۵). در این تعریف، سعادت به‌عنوان جایگاه یک موجود عاقل در جهان در تمامیت وجودی‌اش است که همه چیز برای او مطابق با خواستش جریان دارد. کانت چنین سعادت را پاداش فضیلت از جانب خداوند در سیر جاودانهٔ روح می‌داند. وایک چنین احساس سعادت را احساس منفی می‌نامد؛ چراکه قابل دستیابی نیست؛ در برابر سعادت طبیعی، که سعادت مثبت است؛ چراکه قابل دسترس است و انسان می‌تواند ارادهٔ خود را به دستیابی آن معطوف کند. سعادت اخلاقی کانت، صرفاً شبه سعادتمندی است، نه به‌معنای آگاهی از فضیلت‌مندی؛ بلکه سعادت که نقطه‌ای برای دستیابی به آن وجود ندارد؛ چراکه چگونگی دستیابی به آن مشخص نمی‌شود و به نوعی جاودانگی مرتبط می‌شود؛ و جاودانگی نقطهٔ پایانی ندارد (وایک، ۱۹۸۷، ص ۲۲). هدف کانت نقد چنین معنایی از سعادت نیست؛ بلکه در کتاب *بنیاد و بخش تحلیلیات نقد عقل عملی* بیشتر به سعادت به‌معنای طبیعی آن توجه دارد.

در تعریف سعادت طبیعی (به‌معنای برآورده شدن غرایز، لذات و رضایتمندی از آنها)، کانت غالباً دو معنای کلی از آن را مدنظر قرار می‌دهد: ۱. یک سیستم به هم پیوسته از غایات در کل زندگی فرد و رضایتمندی از رسیدن به چنین غایاتی؛ ۲. یک حد اعلا از لذت (جانسون، ۲۰۰۴، ص ۳۱۹). کانت در تعریف سعادت به‌عنوان امر مشروط تحقیقی، آن را به‌عنوان مجموع خواسته‌های فرد و جمع غرایز او تعریف می‌کند. در اینجا سعادت عنصری کاملاً تجربی است که خواستار «کلیت مطلق و حداکثر بهروزی در حال کنونی و آینده است» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۵۵). سعادت به‌عنوان جمع تمام نیازهای انسان، حداکثر بهره‌مندی را شامل می‌شود؛ یعنی نیازهایی که انسان گمان می‌کند برای برخورداری از زندگی سعادتمند، باید آنها را دارا باشد؛ نیازهایی همچون ثروت، سلامتی، کسب علم و...

چنین بهروزی حداکثری‌ای، شامل تمام مواردی می‌شود که آدمی برای سعادت‌مند بودن ضروری می‌داند، که باید در عین حال همواره پایدار بماند؛ چراکه سعادت، امری محدود نیست و باید بتوان آن را به کل زندگی فرد تعمیم داد؛ اما چنین تصویری از سعادت، ناشی از فعالیت قوه خیال است؛ چراکه ترسیم وضعیت ایدئالی است که دستیابی به آن برای انسان محال به نظر می‌رسد. البته دستیابی به شرایطی که آنها را لازمه سعادت می‌دانیم، لازمه امر مهم دیگری است و آن رضایتمندی است که اهمیت آن به حدی است که برخی تنها رضایت خاطر را عین سعادت‌مندی می‌دانند؛ چراکه بهره‌مندی بدون احساس رضایت، بی‌معنا خواهد بود.

در معنای دوم، سعادت اصلی طبیعی است که انسان را وارد علیتی طبیعی می‌کند و به احساس خوشایندی و ناخوشایندی مرتبط است. بنابراین، سعادت حالتی است که انسان به آن مشتاق است و از داشتن آن احساس لذت می‌کند. در برابر، احساس ناخوشایندی برای انسان شقاوت است که با احساس الم همراه است: «بهروزی یا تیره‌روزی، همیشه فقط ناظر به حالت خوشایندی یا ناخوشایندی، لذت یا الم ما است؛ و اگر ما بر این مینا به موضوعی مشتاق شده یا از آن اعراض کنیم، چنین چیزی فقط به ارتباط آن با حساسیت ما و به احساس لذت یا المی که به بار می‌آورد، مربوط می‌شود» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱). در این معنا، سعادت صرفاً به‌عنوان عنصری تجربی تعریف شده، که خواست آن ناشی از غریزه خوددوستی است؛ و تنها تجربه، انسان را به درک آن می‌رساند. *سالیوان* این سعادت را بدین‌گونه تعریف می‌کند:

بنابراین، سعادت به‌عنوان ارضای امیال، تمتع و خرسندی از چنین زندگی سرشار، و اطمینان معقول به دوام آن است. در بنیاد، تنها سعادت را با تحلیل لذت به دست می‌دهد. خوشبختی یعنی کسب لذت و پرهیز از الم. لذت، حس خوشایندی است که زمانی که انسان در نعمت است، به او دست می‌دهد؛ و الم بعکس، هنگامی که انسان از لذتی ناکام می‌ماند که با حس ناخوشایندی همراه است (سالیوان، ۱۳۸۰، ص ۱۶۹).

اما میان این دو تعریف طبیعی از سعادت، رابطه‌ای وجود دارد؛ رضایت از برآورده شدن امیال و لذت‌طلبی، غالباً هم‌زمان اند و در عمل فاصله زیادی میان آنها وجود ندارد؛ با این حال، این تعاریف با هم یکسان نیستند. بنابراین، به نظر می‌رسد کانت مفهوم یکسانی از سعادت را در نظر نداشته است.

در این نوشتار، به سعادت از جنبه تجربی آن توجه شده است؛ آنجا که سعادت به‌عنوان جمع‌گرایی یا بیشترین بهره‌مندی از احساس لذت در نظر گرفته می‌شود. البته چنین نیست که کانت به سعادت بی‌توجه باشد و حتی پیگیری آن را وظیفه مستقیم انسان می‌داند؛ چراکه بهره‌مندی از سعادت، ابزار مفیدی برای عمل اخلاقی است (کانت، ۱۳۹۲، ص ۱۵۵)؛ با این حال، غالباً اخلاق کانت به‌عنوان طارد سعادت شناخته می‌شود.

۲. ویژگی‌های اخلاق کانت و تطبیق آن با انگاره‌های سلبی از سعادت

کانت تا آنجا که هدف خود را در کتاب *بنیاد و نقد عقل عملی*، توصیف اصول اخلاق می‌داند، سعی در طرد سعادت دارد. ویژگی‌هایی که او برای قانون اخلاقی برمی‌شمارد، هیچ‌یک سعادت‌خواهی را شامل نمی‌شوند و حتی در تضاد با آن هستند. در این بخش، عناوینی از اخلاق کانت بررسی خواهند شد که در برابر اصل سعادت‌خواهی قرار می‌گیرند.

۱-۲. صوری بودن قانون اخلاق

کانت یکی از ویژگی‌های اساسی قانون اخلاق را صوری بودن آن می‌داند. اخلاق برای عینیت داشتن، از هر ماده‌ای برکنار است. اگر ماده به‌عنوان موضوع، مبدأ ایجاب‌کننده اراده باشد، اراده را تابع شرایط تجربی می‌سازد؛ یعنی متکی بر احساسات لذت و الم. در این صورت، این قانون، برآمده از عقل عملی نخواهد بود؛ پس اگر ماده قانون به‌عنوان موضوع اراده، از اخلاق حذف شود، چیزی جز «صرف صورت نوعی قانون‌گذاری کلی» باقی نمی‌ماند. «بنابراین، یک موجود متعقل، یا نمی‌تواند اصول عملی ذهنی خویش (یعنی دستورهایش) را در عین حال قوانین کلی بداند یا باید فرض کند که فقط و فقط صورت محض آن اصول - که به سبب آن شایسته قانون‌گذاری کلی‌اند - آنها را به قوانین عملی تبدیل کند» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۴۷). در اینجا، ماده به‌عنوان موضوع اراده، نماینده تجربه است؛ بنابراین فاقد کلیتی است که بتوان از آن قانون ساخت؛ درحالی‌که هدف اخلاق، ایجاد قانونی ضروری و جهان‌شمول است که بر همه انسان‌ها صدق کند.

کانت، ماده را از اخلاق خود حذف می‌کند؛ چراکه معنای آزادی را در پیروی از عقل می‌داند و نه تمایلات. بنابراین، از نظر او فردی که از ماده اخلاقی - که همان احساسات‌اند - پیروی می‌کند و آن را مبدأ ایجاب‌کننده اراده خود قرار می‌دهد، هرگز به آزادی دست نمی‌یابد؛ چراکه آزادی به‌معنای گزینش آزاد عقل آدمی است. بنابراین، کانت در *نقد عقل عملی*، اصل یگانگی اخلاق را استقلال از ماده اخلاقی، یعنی تمایل، می‌داند. تمایل هرگز نمی‌تواند مبنای اخلاق قرار بگیرد؛ چراکه هرگز نمی‌تواند اخلاق کلی و ضروری فراهم کند و اگر تمایل مبنای قانون قرار بگیرد، خود را ویران خواهد کرد. «همه قواعد مادی، مبدأ ایجاب اراده را در تمایلات فروتر انسان قرار می‌دهند و انسان از طریق صور محض که در عقل اوست، تمایلات برتر را در درون خود کشف می‌کند» (همان، ص ۳۹).

کانت تنها اوامر اخلاقی نامشروط را که در درون خود به دنبال هیچ هدفی نیستند، را دارای ارزش اخلاقی می‌داند. امر نامشروط و مطلق، بدون اینکه هیچ محتوای مادی و تجربی را دربر بگیرد، صرفاً از طریق تصور صورت، یک فعل را ضرورت می‌بخشد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۹). بنیادی‌ترین صورت‌بندی کانت از امر مطلق، اصل تعمیم‌پذیری است (کانت، ۱۳۹۲، ص ۵۳). این اصل صوری محض است و تنها از طریق طرد هرگونه ماده و غایتی از اخلاق به دست می‌آید. تنها اصل صوری اخلاق، باید اراده را موجب سازد؛ چراکه اصل صوری، یعنی طرد تمام لوازم دیگر آیینی، و نیز ایجاد یک قانون کلی و ضروری. بنابراین، صوری بودن اخلاق کانت - هرچند مناقشات زیادی در باب آن وجود دارد - به نظر بهترین شکل برای خواسته کانت از یک اخلاق کلی و ضروری است.

او معتقد است تمام اصول عملی مادی، در نهایت از اصل خوددوستی و سعادت فردی ناشی می‌شوند؛ زیرا در تمایل به سعادت، آنچه اهمیت دارد، نه صورت (مطابقت با قانون)، بلکه صرفاً ماده است؛ یعنی آنچه اهمیت دارد، این است که آیا من باید لذتی را از پیروی از قانون ببرم؟ و اگر آری، تا چه مقدار؟ در حقیقت، اصول خوددوستی می‌تواند حاوی احکام مهارتی کلی باشد؛ ولی در آن صورت، آنها فقط اصول نظری‌اند

(همان، ص ۴۵). قانون صوری اخلاق، به محتوا توجه ندارد و فقط یک قالب‌بندی کلی فراهم می‌کند که هر محتوای اخلاقی بتواند در آن قرار بگیرد. بنابراین، موضوع اخلاقی با قرار گرفتن در این قالب می‌تواند بدون در نظر گرفتن امور دیگر، امر اخلاقی را نشان دهد؛ چراکه کانت به دنبال خیر بی‌قید و شرط اخلاقی است و صوری بودن قوانین به او این اجازه را می‌دهد که بتواند قانون عینی و ضروری اخلاق را به دست بیاورد. بنابراین، هر چند انتقادات بی‌شماری به خاطر صوری بودن متوجه اخلاق اوست، اما به نظر می‌رسد که صوری بودن، بهترین قالب‌بندی برای اخلاق کلی و ضروری است.

۲-۲. عینیت

کانت معتقد است: آنچه باید حقیقتاً آن را قانون اخلاقی نامید، قانون عینی است: «قوانین، ضرورت عینی دارند و نه ضرورت ذهنی صرف؛ و از طریق عقل و به صورت پیشین برای انسان صادق هستند و نه تجربی» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۴۶). کانت به دنبال ایجاد قوانین اخلاقی است؛ و آنچه قانون نامیده می‌شود، باید از عینیت برخوردار باشد. عینیت به معنای کلیت داشتن، ضروری بودن و مطلق بودن، در برابر اوامر فردی - که ذهنی و شخصی است - قرار دارد. اصول عینی اخلاق، اراده را به صورت کلی ضرورت می‌بخشند و اخلاق را از نسبت دور می‌کنند. چنین قانون اخلاقی‌ای، نه تنها برای آدمیان، بلکه برای هر ذات متعلقی و در هر شرایطی صادق است. قانون اخلاق - اگر بخواهد قانون باشد - باید شرایط قانون بودن (یعنی ضرورت و کلیت) را داشته باشد. *اترک* در کتاب *وظیفه‌گرایی اخلاق کانت* عنوان می‌کند: اصول مربوط به سعادت، تنها اصلی ذهنی می‌سازند؛ اصلی که تنها می‌تواند برانگیزاننده اراده فردی باشد؛ اما قانون، جنبه کلی و عام دارد (اترک، ۱۳۹۲، ص ۸۱)؛ درحالی که اصل ذهنی، تنها برای فاعلی که آن را برگزیده، معتبر است؛ بنابراین، اصلی فردی است؛ اما قانون به نحو برون‌ذهنی بر تمام موجودات عاقل صدق می‌کند. اصل ذهنی و فردی - که سعادت را همواره به عنوان مقصد اصلی تمام داورهای رفتار خود قرار می‌دهد - هرگز در قانون کلی اخلاق جایی ندارد؛ چراکه برداشت‌های مربوط به سعادت، فردی و جزئی‌اند و با توجه به ابهام و تعددی که در معنای آن وجود دارد، نمی‌توانند اصل عینی و ضروری اخلاق را ایجاد کنند.

۲-۳. ناپیامدگرایی

عملی در اخلاق ارزشمند است که صرفاً از سر احترام به قانون انجام شده باشد، نه به خاطر لحاظ نتیجه‌ای (کانت، ۱۳۹۲، ص ۱۲۴). نتایج عمل، به دست طبیعت فراهم می‌شود، نه به دست آدمی؛ اما تنها چیزی که «خیر» گرداندن آن به دست انسان است، اراده اوست. اراده خیر، حتی اگر به نتایج بدی منجر شود، هنوز خیر می‌ماند؛ و انسان تا آنجا که بر طبق وظیفه خود عمل کرده است، مسئول نتایج بد عمل خود نخواهد بود (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۴). قانون اخلاق متوجه پیامد عمل نیست؛ چراکه اخلاق از رفتار آغاز می‌کند و نمی‌تواند به طور قطع به نتیجه‌ای دستور دهد که دستیابی به آن قطعی نیست. از سویی، اخلاق کدام غایت را می‌تواند برگزیند؟ غایات آدمیان، غالباً در

تضاد با هم قرار می‌گیرند. رسیدن به غایتی که من آن را برای خود خیر می‌دانم، می‌تواند برای دیگری شر باشد. بنابراین، اخلاق با لحاظ پیامد، به نزاع و کشمکش میان اراده‌ها می‌انجامد. بنابراین، بهترین قانون اخلاق آن است که از پیش اصولی کلی و عینی برای خود ترسیم کند؛ چراکه توجه به پیامد، نمی‌تواند اصلی اخلاقی فراهم کند. کانت معتقد است: عقل آدمی به‌عنوان منشأ اصول اخلاقی قادر است بدون لحاظ غایت و نتیجه، به امر اخلاقی دستور دهد و انسان می‌تواند با اراده‌اش آنها را در عمل به کار ببرد. عقل انسان به‌تنهایی قوه‌ی یافتن اصول و به‌کارگیری آنهاست؛ بدون نیاز به توجه به خارج از آن (کانت، ۱۳۹۲، ص ۴۶)؛ اما اگر هدف قانون اخلاق، برآوردن اهداف و نتایج بود، در این صورت، اخلاق تنها می‌توانست مشروط باشد و نمی‌توانست به‌طور مطلق هیچ دستوری ارائه دهد. برای کانت، شأنیت انسان در عقل اوست؛ اما اخلاقی که انگیزه‌ی آن برآوردن هدفی است، عقل در آن هیچ نقشی ندارد، مگر به‌عنوان ابزار. بنابراین، در آنجا نه عقل شأنیتی دارد و نه شکوه اخلاقی؛ درحالی‌که کانت برای عقل آدمی و اخلاق ناشی از آن، عظمت زیادی قائل است.

دیوید راس معتقد است: این بیان که افعال در خود به دنبال هیچ هدفی نیستند و ارزش خود را در آن نمی‌یابند، بیانی بهتر از افعال صوری اخلاقی است. بنابراین، افعال به‌واسطه‌ی نتایجی که به بار می‌آورند، نمی‌توانند تکلیف باشند؛ بلکه درستی یک عمل، ناشی از ذات خود آن عمل است (راس، ۱۳۸۶، ص ۴۲). کانت منکر این نیست که انسان نیاز دارد سعادت را با عملش بیابد؛ حتی چنانکه او در بنیاد بیان می‌کند، سعادت غایتی طبیعی است که انسان بنا به ذات و طبیعت خود، ناگزیر آن را دنبال می‌کند و حتی انسان در تأمین سعادت خود، وظیفه‌ای غیرمستقیم دارد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۲۲)؛ اما تفاوت کانت با نتیجه‌گرایان در این است که نتیجه‌گرایان ارزش عمل اخلاقی را بنا به نتیجه آن می‌دانند. بنابراین، برای کانت تنها زمانی که هدف اراده را ایجاد کند، چنین اراده‌ای از نظر اخلاقی بی‌ارزش خواهد بود (وود، ۱۹۹۹، ص ۴۱).

۴-۲. عقل‌گرایی کانت و غیرتجربی بودن قوانین اخلاق

وجه تمایز انسان از حیوان، در عقلانیت اوست و همین عقل به آدمی شرافت و کرامت می‌بخشد و در برابر اشیا به او شخصیت می‌دهد. آثار کانت یکسره در ارج نهادن به عقل نوشته شده است؛ عقلی خودبنیاد و مستقل، که از هر عامل بیرونی بی‌نیاز است: «پایگاه و سرچشمه همه مفاهیم اخلاقی، یکسره به نحو پیشین در عقل، و از آن گذشته به همان اندازه در عادی‌ترین عقل است...؛ و همین خلوص اصل آنهاست که باعث می‌شود شایسته‌ی والاترین اصول عملی شوند» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۴). کانت نخستین کتاب خود در اخلاق را بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق می‌نامد؛ از آن جهت که اصول آن یکسره ناشی از عقل انسانی است و هیچ ماده‌ی تجربی در آن راهی ندارد. قانون اخلاق چنان در درون آدمی پرنفوذ است که او را وامی‌دارد تا در برابر انگیزه‌های برخاسته از تجربه مقاومت کند. عقل عملی، بدون توجه به تمایلات آدمی، اصول خود را به صورت مطلق، ضروری و پیشین عرضه می‌کند. عقل در

عمل به دستورات اخلاقی، شأنتی برتر از اصول تجربی و نتیجه‌گرایی دارد. انسان را نمی‌توان به خواسته‌ها، تمایلات و عواطفش فروکاست. عقل آدمی می‌تواند خودبسنده و بدون توجه به اینها، اخلاق را تنظیم کند. بنابراین، برای کانت احساساتی چون همدردی نمی‌تواند در اخلاق دخیل باشد؛ چراکه هر نوع احساسی، ناشی از تجربه است و احساسات فاقد عینیت و ضرورت قوانین اخلاقی‌اند.

در نظر کانت، هرگونه توجه به عنصر تجربی به‌عنوان ماده اخلاق، از ارزش آن می‌کاهد و به خلوص آن آسیب می‌رساند؛ و اگر مبنای اخلاق قرار بگیرند، انسانیت را خوار و خفیف می‌سازند؛ و اگر کسی به خود اجازه دهد اصول اخلاقی را از منابع تجربی استنتاج کند، خود را در معرض بزرگ‌ترین و زیان‌بارترین خطاها قرار داده است (کانت، ۱۳۹۳ ب، ص ۴۷). برای کانت، قانون اخلاقی از قبل در نهاد آدمی وجود دارد؛ پس هیچ‌یک از رفتارهایی که آدمی در طبیعت می‌بیند، نمی‌تواند مبنای قانون اخلاقی به‌عنوان قانونی عام و ضروری باشد؛ بنابراین، از اینکه انسان در دنیای تجربه چه کرده یا چه خواهد کرد، هرگز قاعده‌ای به دست نمی‌آید که انسان ضرورتاً چه باید بکند؛ پس تجربه نمی‌تواند آدمی را به یک مصداق از تکلیف بی‌چون و چرا برساند. هر نوع استدلال به ظاهر پیشینی در اصول تجربی، تنها استقرایی خواهد بود که به تعمیم تجربی می‌انجامد؛ تعمیمی که استثنائات زیادی را شامل می‌شود و نمی‌تواند قانونی عینی بسازد. همچنین سعادت، از آن‌رو که به میل و احساسات لذت و الم وابسته است، نمی‌تواند اصلی پیشین برای اخلاق عرضه کند و همواره به صورت پسین می‌توان فهمید چه چیزی انسان را به لذت یا الم می‌رساند؛ در برابر، قانون اخلاق به صورت پیشین در درون آدمی وجود دارد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۴).

۲-۵. فاهمه به‌عنوان منشأ اخلاق

آنچه در درون انسان به دستورات اخلاقی فرمان می‌دهد، فاهمه است؛ دستورات فاهمه، ناشی از تصور لذت یا دوری از الم به‌عنوان انگیزه نیست؛ بلکه صرف تصور قانون است؛ بدون لحاظ انگیزه حسی ناشی از میل؛ چراکه تمایل، مبتنی بر درک فردی است؛ بنابراین، امری ذهنی است؛ درحالی‌که قانون اخلاق، ناشی از فاهمه است؛ اما سعادت ناشی از فعالیت قوه خیال است؛ «بنابراین، هیچ قوه معرفتی، جز فاهمه و نه خیال، نمی‌تواند اخلاق را فراهم کند» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵). تنها دستوراتی که بدون توجه به میل، از فاهمه ناشی می‌شوند، برای آدمی دستورات اخلاقی ایجاد می‌کنند؛ درحالی‌که سعادت، ناشی از قوه خیال و ایدئال آن است. پیگیری چنین ایدئالی، هرگز نمی‌تواند هدف اخلاق باشد؛ چراکه علاوه بر ناممکن شدن اخلاق، عقل را به ابزار و بردگی تمایلات نزول می‌دهد.

۳. نقدهای کانت به سعادت‌اندیشی در اخلاق

تا اینجا اصولی از اخلاق کانت که در تضاد با سعادت هستند، بررسی شد. در این بخش، انتقادات کانت به سعادت‌خواهی در اخلاق بررسی خواهد شد.

۱-۳. سعادت و اخلاقی بودن به‌عنوان دو مفهوم متمایز از هم

کانت معتقد است: نه تنها بنا به اصول اخلاقی، بلکه به طور واضح‌تر بنا به نظر عامه، سعادت‌مند بودن و اخلاقی بودن، دو مفهوم متمایزند؛ «چون بین سعادت‌مند ساختن انسان و خوب ساختن او تفاوت بسیاری وجود دارد؛ و نیز به این دلیل که گرایش‌هایی به اخلاق می‌بخشد که آن را بدنام ساخته است و جنبه متعالی این گرایش‌ها را از بین می‌برد؛ درحالی‌که تنها رسم حسابگری بهتر را به ما می‌آموزد» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۹۷). اصل سعادت، ناشی از خوددوستی (self-love) است و حتی عادی‌ترین فهم نیز به راحتی درمی‌یابد که اصول اخلاق، اصول خوددوستی نیستند. کانت برای آنکه نشان دهد قانون اخلاق مبتنی بر خوددوستی نیست، به احساس اخلاقی تمسک می‌جوید. زمانی که انسان بر اساس خوددوستی عمل می‌کند، نمی‌تواند ندای درون خود را نادیده بگیرد. بنابراین، حتی اگر فرد در عمل خود موفق شود، باز احساس عذاب وجدان خواهد داشت (کامیسکی، ۱۹۹۶، ص ۵۱). به گمان کانت، بدیهی‌ترین نقطه تمایز اخلاق از سعادت، در همین احساس لزوم و تکلیفی است که به صورت پیشین و مطلق در عقل وجود دارد که حدود اخلاق را از تمایلات شدید مرتبط با سعادت‌خواهی مشخص می‌کند.

۲-۳. منافی بودن اراده خیر با سعادت‌خواهی

کانت در ابتدای بنیاد، در آنجا که به مفهوم اراده خیر می‌پردازد، آن را تنها خیر بی‌قیدوشرط می‌داند که هیچ انگیزه و هدفی برای خود لحاظ نمی‌کند. جز اراده خیر، هیچ خیر بی‌قیدوشرطی وجود ندارد؛ حتی سعادت، با آنکه هدف مشترک آدمیان است، نمی‌تواند اصلی بی‌قیدوشرط برای اخلاق باشد. «به همین گونه، مواهب بخت، یعنی نیرو، ثروت، احترام و حتی تندرستی و شادمانی و خرسندی تام از حال خود - که سعادت نام دارد - چه بسا باعث خودپسندی می‌شود» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۳). بنابراین، تنها اراده خیر است که اصل اصیل اخلاقی است. سعادت، خیری مشروط است که برای خیر بودن باید با اراده خیر همراه باشد؛ و از آنجاکه کانت به دنبال خیر نامشروط است، سعادت نمی‌تواند آن خیر بی‌قیدوشرط باشد. البته در اینجا ایرادی به کانت وارد است، در باب اینکه خیر نامیدن اراده خود به گونه‌ای مشروط کردن آن است و هر امر دیگری لزوماً اگر با خیر همراه شود، می‌تواند خیر مطلق اخلاقی بسازد؛ حتی سعادت، اگر معطوف به خیر اخلاقی شود، می‌تواند به صورت مطلق خیر اخلاقی شود.

اما به سه دلیل، سعادت امر غیراصیل اخلاقی است؛ نخست اینکه سعادت را نمی‌توان به‌عنوان نتیجه ضروری عمل اخلاقی در نظر گرفت. تجربه، مخالف این امر را ثابت می‌کند که سعادت همیشه متناسب با رفتار درست و اخلاقی باشد؛ چراکه گاهی چنین اتفاق می‌افتد که رفتار اخلاقی و درست، چه بسا زیانی به فرد وارد سازد؛ همانند زمانی که اعتراف به عمل اشتباهی باعث شود فرد مجبور به دادن جریمه و مجازات شود؛ دوم اینکه سعادت‌مند بودن فرد، کاملاً با اخلاقی بودن او متفاوت است؛ بسیاری از مردم سعادت‌مندند، بدون آنکه اخلاقی باشند. در آخر اینکه، شخص می‌تواند اخلاقی باشد، بدون اینکه سعادت‌مند باشد؛ چراکه مواهب بخت به دست طبیعت است (هیوز، ۲۰۰۴، ص ۶۲). البته لزوماً اخلاقی بودن و سعادت‌مند بودن، دو امر متعارض نیستند؛ بلکه کانت تأکید می‌کند که پیگیری

سعادت و عمل به قوانین اخلاق، دو غایت جدا هستند: هدف یکی رسیدن به غایتی مادی است؛ و دیگری هدف را عمل به وظیفه و تکلیف می‌داند. بنابراین، لزوماً چنین نیست که هر آن کس که اخلاقی باشد، از سعادت بی‌بهره باشد.

۳-۳. سعادت به‌عنوان احکام عملی، نه قوانین اخلاقی

«دستور خوددوستی، فقط توصیه می‌کند؛ قانون اخلاق، فرمان می‌دهد؛ اما تفاوت عظیمی هست میان چیزی که به انجام دادن آن توصیه شده‌ایم و چیزی که بدان ملزم شده‌ایم» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۶۴). قوانین اخلاق، از آن رو که قوانین کلی و ضروری عرضه می‌کنند، مشروط به هیچ چیز نیستند و عامیانه‌ترین انسان‌ها با رجوع به عقل خود، آن را درمی‌یابند؛ اما سعادت در حد توصیه‌های دوراندیشانه باقی می‌ماند؛ چراکه هیچ فرمانی برای پیگیری سعادت وجود ندارد که لزوماً به سعادت منتهی شود. اصول دوراندیشی نمی‌تواند قانون اخلاقی مطلق باشد؛ چراکه دستیابی به سعادت نمی‌تواند خیر نامشروط تلقی شود؛ چون هر فردی باور دارد که سعادت بی‌قیدوشرط خوب نیست. بنابراین، اصولی که عقل دوراندیش ارائه می‌دهد، مطلق نیست. از این رو، سعادت نمی‌تواند در اخلاق مطلق نقش اساسی را ایفا کند. البته پی‌جویی سعادت فردی، دستور غیرمستقیم اخلاق است و انسانی که از مواهب طبیعی بی‌بهره است، مطمئناً دچار وسوسه‌های بیشتری برای سرپیچی از اخلاق می‌شود؛ اما سعادت، چون فاقد عینیت قانون‌ساز است، تنها می‌تواند دستوراتی تمهید کند؛ اما هرگز صلاحیت قانون اخلاق شدن را نمی‌یابد؛ چراکه توصیه‌های دستیابی به سعادت، ابزارهای متفاوتی برای افراد مختلفی در زمان‌های متفاوت می‌طلبند. بنابراین، توصیه‌های دوراندیشانه فقط می‌توانند قواعد عام (general rule) فراهم کنند، نه قواعد کل (universal rule)؛ یعنی می‌توانند قواعدی ایجاد کنند که در اغلب موارد، روی هم‌رفته صحیح است، نه قواعدی که به صورت دائمی و ضروری صادق باشند (کانت، ۱۳۹۲، ص ۶۳-۶۴). بنابراین، توصیه‌های مربوط به سعادت، در حد احکام عملی باقی می‌مانند؛ درحالی که هدف اخلاق، دستورات کلی است و احکام عملی چنین ویژگی‌ای را ندارند.

۳-۴. حذف سعادت به‌عنوان ماده اخلاقی از قانون صوری اخلاق

سعادت، تنها می‌تواند ماده اخلاق باشد: «هر ماده قواعد عملی، همیشه مبتنی بر شرایط ذهنی است که نه کلیت برای موجودات متعقل، بلکه فقط نوعی کلیت مشروط به آن قواعد می‌دهند و همه اینها بر مدار سعادت فردی می‌چرخند» (کانت، ۱۳۹۲، ص ۵۹). کانت در جایی دیگر از همان کتاب، تنها قوانین صوری را اخلاقی می‌داند و معتقد است توجه به ماده، از تمایلات پست‌تر انسان سرچشمه می‌گیرد: «همه قواعد مادی مبدأ ایجاب اراده را در تمایلات فروتر انسان قرار می‌دهند و انسان از طریق صور محضی که در عقل اوست، تمایلات برتر را در درون خود کشف می‌کند» (همان، ص ۳۹). ماده اخلاق، امری مشروط است که نمی‌تواند کلیت و ضرورت داشته باشد. در اینجا ماده به‌عنوان موضوع اراده، به شرایط پسین و تجربی می‌پردازد و بنابراین، ناشی از دستور عقل نیست؛ پس سعادت که مبتنی بر احساسات است، امری فردی و ذهنی است که نمی‌تواند کلیت قانون اخلاقی را فراهم کند.

امر مطلق، اصلی کاملاً صوری برای داوری و تصمیم‌گیری اخلاقی فراهم می‌کند. امر مطلق، معمولاً به «شدیدترین» و «چشمگیرترین» نحو ممکن نشان می‌دهد که اخلاق با خوشبختی در تعارض است و انتخاب هر یک مساوی با چشم پوشیدن از دیگری است؛ چراکه کانت معتقد است بزرگ‌ترین خطر برای اخلاق پاک و محض، زمانی ایجاد می‌شود که انسان در ظاهر به وسیلهٔ مسامحهٔ اخلاقی، بزرگ‌ترین منافع متصور را برای خود لحاظ کند (سالیان، ۱۳۸۰، ص ۸۱). مادهٔ اخلاقی متوجه نتیجه است؛ درحالی‌که برترین فرمان‌های اخلاق، بی‌توجه به نتیجه فرمان می‌دهند. اگر امور مطلق هیچ ارتباطی با قصد و غایتی ندارند و امور مشروط، با هدف مرتبطاند، و اگر سعادت مربوط به امر مشروط است، پس تفاوتی عمیق بین آن دو وجود دارد. مشروط، عمل را به خدمت می‌گیرد تا به غایت و ماده‌ای برسد.

عده‌ای معتقدند که صوری بودن، شرط اخلاق کانت نیست؛ چراکه در صورت‌بندی دوم، اصل صوری بودن نقض شده است؛ اما خود کانت توضیح می‌دهد که در آنجا میان غایت انسانیت و غایت تجربی تمایز می‌گذارد و غایت انسانیت را مربوط به مادهٔ عینی می‌داند؛ درحالی‌که غایت تجربی را غایت ذهنی می‌داند. گایر به‌جای این تقسیم‌بندی از اصل صوری و مادی اخلاق، تمایز میان مفهوم پیشین و پسین را پیشنهاد می‌دهد و این تقسیم‌بندی اخیر را برای اخلاق کانت دارای اهمیت بیشتری می‌داند (گایر، ۲۰۰۲، ص ۱۶۸).

۳-۵. سعادت به‌عنوان اصل تجربی در برابر اصل عقلی اخلاق

سعادت به‌عنوان اصلی تجربی، چهار خصلت به همراه دارد که با قانون عقلانی اخلاق در تضاد قرار می‌گیرد: نخست اینکه درک سعادت، تجربی و پسین است؛ درحالی‌که اصل قانون اخلاق، پیشین و غیرتجربی است. آنچه عقل عملی برای آدمی فراهم می‌کند، جدا از آن چیزی است که به سعادت ارزش می‌دهد. بنابراین، قانون اخلاق در نسبت با سعادت، پیشین است؛ دوم اینکه اصل تجربی از عینیت به دور است و نمی‌تواند قوانین کلی و ضروری ایجاد کند. اصل تجربی تنها می‌تواند از طریق استقراء احکام عملی برای تعمیم‌بخشی ایجاد کند؛ احکامی که فقط مسامحتاً کلی‌اند؛ وگرنه در خود، استثنائات زیادی را شامل می‌شوند؛ سوم اینکه سعادت، ایدهٔ خیال است؛ درحالی‌که قوانین اخلاق، ناشی از فاهمه‌اند؛ در نهایت، سعادت به‌عنوان یک غایت طبیعی، امری غریزی ناشی از خوددوستی است، نه متکی به عقل (کانت، ۱۳۹۲، ص ۴۵-۴۶). قانون اخلاق استثنا بر نمی‌تابد، چراکه حتی یک استثنا می‌تواند مجوزی برای نقض همهٔ قوانین اخلاق باشد. این مشکلات زمانی ایجاد می‌شوند که اخلاق متکی بر سعادت - که امری تجربی است - باشد. در اخلاق مبتنی بر تجربه، عقل شأنیت خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند بر ضد امیال فرمان دهد؛ درحالی‌که غالباً عقل به دستورهای خود برخلاف امیال فرمان می‌دهد. بنابراین، قواعد مرتبط با لذت و الم تجربی نمی‌توانند همان قواعد اخلاق باشند؛ بلکه باید مبنایی پیشین در عقل آدمی داشته باشند تا بتوانند چنین ضرورت و کلیتی را ایجاد کنند (همان، ص ۳۸-۳۹).

کانت معتقد است: سعادت نمی‌تواند کلیت و ضرورتی عقلانی برای اخلاق ایجاد کند؛ چراکه اصول آن به صورت پسین داده شده است و کلیت آن ناشی از به‌کارگیری نوعی استقراس و چنین استقرایی نمی‌تواند کلیتی راستین به اخلاق ببخشد:

هر نوع استدلال به ظاهر پیشینی در اینجا اساساً چیزی نیست، جز استقرایی که به تعمیم تجربی انجامیده است؛ تعمیمی که چنان ظریف و دقیق است که هر کس باید مجاز به استثنائات مکرر باشد تا روش زندگی خود را با تمایلات خاص خود تطبیق دهد و استعدادهای خود را ارضا نماید و در نهایت، با استفاده از تجربه‌های بدفرجام خود یا دیگران، شخصی محتاط شود (کانت، ۱۳۹۳ ب، ص ۴۸).

به‌علاوه، حتی اگر بتوان کل امیال آدمی را در ذیل مفهوم سعادت قرار داد، باین‌حال صرف کلیت نمی‌تواند ضرورت به بار آورد. بنابراین، مفهوم سعادت تجربی است؛ پس امر و نهی‌های مربوط به آن، فقط در حد توصیه باقی می‌ماند و توصیه، قانون اخلاقی نیست (هیوز، ۲۰۰۴، ص ۶۵). بنابراین، سعادت اگر به‌عنوان اصل اخلاق در نظر گرفته شود، نمی‌تواند ضرورت و کلیت برای قانون اخلاق فراهم کند؛ بنابراین، از این اصل تجربی هرگز نمی‌توان قانونی به دست آورد.

۳-۶. سعادت‌خواهی به‌معنای دیگرآیینی

خودآیینی، نهایت و عالی‌ترین اصول اخلاقی است (کانت، ۱۳۹۲، ص ۵۸). اصول اخلاقی باید پیرو امر مطلق باشند؛ و امر مطلق، ناشی از خودآیینی اراده است. خودآیینی به‌طور کلی به‌معنای آن است که انسان در عمل به اخلاق آزاد است و نه غایت و نه ملزم‌کننده‌ای بیرونی، نمی‌تواند اراده را موجب سازند؛ مگر عقل، که در درون آدمی وجود دارد. کانت تمام صورت‌های دیگرآیینی را مردود می‌شمارد و آن را منشأ اصول جعلی اخلاق می‌داند. دیگرآیینی زمانی حاصل می‌شود که اراده، خود را به وسیله قانونی غیر از قانون اخلاقی عقل خویش تعیین دهد یا ماده و غایتی را به‌عنوان اصل اخلاقی لحاظ کند و بدین طریق، اخلاق را ابزار رسیدن به هدف بسازد. این، غایت و ماده اخلاقی سعادت است. اصول سعادت، از آن جهت که امری را به‌عنوان غایت در نظر می‌گیرند، اراده را به دیگرآیینی سوق می‌دهند و چنین امری آزادی انسان را خدشه‌دار می‌کند؛ چراکه آزادی، تبعیت از قانون عقل است، نه امیال. آزادی در معنای سلبی خود، یعنی اراده آدمی به وسیله علیت طبیعی متعین نشود. طبیعت در اینجا نماینده احساسات و امیال آدمی است؛ پس هر آنچه بجز عقل اراده را متعین کند، اصل خودآیینی اخلاق را زیرپا می‌گذارد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۹۵).

۳-۷. امکان‌ناپذیر بودن سعادت‌مندی برای همه افراد انسانی

کانت معتقد است: بدون اینکه به تشریح اصول اخلاق یا به علم نظری خاصی نیاز باشد، اصول اخلاق به صورت پیشین درون ذات هر خردمندی وجود دارد؛ چراکه صرف عقل، مبنای اخلاق است. عقل، تکلیف اخلاقی را درمی‌یابد و متناسب با اراده خیر، به آن عمل می‌کند؛ حال آنکه عمل به حکم مشروط سعادت، فقط به ندرت

امکان‌پذیر است. حتی اگر سعادت یک غایت واحد هم باشد، رسیدن به آن در توان همه افراد نیست. آنچه در مورد سعادت مهم است، «نیروهای شخص» و «توانایی جسمانی» او برای رسیدن به شرایط آرمانی در جهان طبیعت است تا به هدفی مطلوب دست یابد. سعادت نمی‌تواند به طور یکسان در میان آدمیان وجود داشته باشد؛ درحالی‌که ویژگی قانون اخلاق آن است که برای تمام ذوات خردمند به طور یکسان برابر باشد؛ چراکه سعادت در اینجا منوط به درک شرایط تجربی است. بنابراین، ممکن است کسی عاقل‌تر از دیگری باشد تا بتواند وسایل بهتری برای دستیابی به سعادت تمهید کند. «پس به بصیرت، یک فهم خوب، می‌تواند تعلق بگیرد؛ و به حسن خلق، یک اراده فی‌نفسه و صرفاً خیر» (کانت، ۱۳۹۳ الف، ص ۴۲). از آن جهت که طبیعت منابع محدودی دارد، بهره‌مندی از آن برای تمام انسان‌ها ممکن نیست و نیز منابع طبیعی به یکسان در میان آدمیان تقسیم نشده است؛ پس خواست آن، صرفاً به اراده آدمی متکی نیست؛ بلکه از مواهب بخت است.

از سویی، تعریف سعادت به‌عنوان خشنودی از دستیابی به تمام امیال یا شرایط آرمانی در تمام زمان‌ها بنا به طبیعت جسمانی آدمی، مفهومی متناقض با وجود ناقص اوست و دستیابی به چنین شرایط آرمانی برای یک موجود ذاتاً ناقص، محال به نظر می‌رسد؛ چراکه طبیعت خواسته‌های آدمی چنان است که خشنود گردانیدن کامل آنها هیچ‌گاه ممکن نیست؛ چراکه کلیتی چنان فراگیر را شامل می‌شوند که برای انسان ناقص دستیابی به آن غیرممکن می‌نماید؛ زیرا تمایلات دگرگون می‌شوند و انسان چون به یکی از امیال خود دست می‌یابد، امیال دیگری در او شکل می‌گیرد و چنین سیر نامحدودی ادامه خواهد داشت. بنابراین، دستیابی به سعادت، یک سلسله کارهای بی‌پایان را می‌طلبد؛ چنانکه گویی طبیعت جسمانی او سیری‌ناپذیر است و خلأیی که در وجود او هست، هرگز پر نخواهد شد (یاسپرس، ۱۳۹۰، ص ۱۷۷). بنابراین، سعادت کامل - که شرط سعادت است - هرگز به دست نمی‌آید و حتی هیچ روش معینی برای دستیابی به آن وجود ندارد که به طور قطع بتواند به آن فرمان دهد. هرچند توصیه‌هایی در باب قناعت و تواضع و میانه‌روی برای دستیابی به سعادت وجود دارد، اما این توصیه‌ها اولاً برای همه انسان‌ها کارساز نیست؛ ثانیاً حد نسبی از سعادت را برای انسان فراهم می‌آورد، نه حد اعلا و تکامل‌یافته آن را؛ درحالی‌که سعادت که فرد به دنبال آن است، امری همیشگی و کامل است.

۸-۳. ابهام در مفهوم سعادت

کانت در پیش‌گفتار *بنیاد مدعی* است که نقد عقل عملی به اندازه نقد عقل نظری ضرورت ندارد: عقل نظری یکسره جنبه جدلی دارد؛ درحالی‌که اخلاق در عادی‌ترین اذهان مردمان وجود دارد و می‌تواند به بالاترین مرتبه کمال خود برسد، بدون اینکه به فلسفه اخلاق یا به اصول آنها علم نظری داشته باشند. او اخلاق خود را بر پایه فهم مردمان عادی بنا می‌کند؛ چراکه معتقد است قانون اخلاق به طور مشترک در ذوات خردمند وجود دارد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۹) و تشخیص اینکه تکلیف آدمی چیست، کار بسیار ساده‌ای است که نیازی به

دوراندیشی و تفکر زیادی ندارد؛ و حتی صورت‌بندی‌هایی که *کانت* به‌عنوان صورت‌بندی‌های امر مطلق مطرح می‌کند، اصول بسیار ساده‌ای هستند که به راحتی قابل استفاده‌اند و نیازی به تمهید مقدمات زیادی ندارند و یک عقل سلیم می‌تواند به آسانی آن را به‌عنوان اصل پیشین درک کند. بنابراین، هرگز کسی نمی‌تواند ادعا کند که به تکلیف اخلاقی خود آگاهی نداشته است. چنین درکی از اخلاق، تنها زمانی پدید می‌آید که عقل به‌عنوان تنها منشأ تکلیف لحاظ شود؛ درحالی‌که به فرض دیگرآیینی، انسان مجبور است شرایط بیرون از خود را در نظر بگیرد و به‌جز عقل به پیش‌فرض‌های دیگری نیازمند است که درک آنها پیچیده‌تر از درک تکلیف اخلاقی است و به تمهیدات زیادی نیاز دارد.

اما خود مفهوم سعادت نیز بسیار مبهم است و فهم اینکه سعادت در چیست و چه لوازمی به سعادت منجر می‌شود، کار ساده‌ای نیست. از آنجایی که سعادت‌خواهی استثنائات زیادی را در اخلاق روا می‌دارد، به دوراندیشی بسیاری نیاز است تا فهمید که به راستی کدام عمل به سعادت منجر می‌شود. پیش‌بینی اینکه به راستی چه لوازمی به سعادت آدمی منتهی می‌شود، برای انسان کاری غیرممکن به نظر می‌رسد؛ چراکه برای رسیدن به چنین درکی انسان باید بتواند به کل شرایط انسانی و طبیعی علم داشته باشد. سعادت، تنها یک جامعیت لفظی برای آدمی فراهم می‌کند؛ اما برآوردن نیازهایی که عامل سعادت دانسته می‌شوند، چنان گسترده‌اند که هرگز نمی‌توان از آنها یک معنای واحد استنتاج کرد. *یاسپرس* در تأیید مبهم بودن معنای سعادت، بیان می‌کند که حتی اگر آن را به‌معنای یک حد از بی‌نیازی و کمال - که حاوی برترین حالت در تمام حالت‌های زمانی حال و آینده است - دانست، تنها برای انسان یک مفهوم تناقض‌آمیز می‌آفریند؛ چراکه مستلزم لحاظ یک وجود ذاتاً ناقص است که در لحظه‌ای از وجود خود به کمال برسد، و این تناقض حل‌ناشدنی است (*یاسپرس*، ۱۳۹۰، ص ۱۷۷).

۳-۹. سنجش ناپذیری کمیت سعادت

ابهام در معنای سعادت باعث می‌شود که کمیت سعادت را هرگز نتوان سنجد (هیلز، ۲۰۰۶، ص ۲۵۴). چیزهایی که انسان در آنها سعادت‌مندی را می‌یابد (اصولی همچون قدرت، افتخار، ثروت و...) چیزهایی هستند که از طریق مقایسه به دست می‌آیند؛ بنابراین، هرچند انسانی خود را واجد این شرایط بداند، اما همواره در مقام مقایسه با دیگری می‌خواهد که سعادت بیشتری داشته باشد و همواره بیشتر. این امری غریزی است که انسان می‌خواهد بهتر از دیگری باشد. این یکی از غرایز آدمی است؛ اما چیزی است که به دست آوردن کامل آن هرگز برای انسان‌ها ممکن نیست. این مقایسه‌ها پایان ندارند؛ بنابراین، سعادت داشتن مفهومی نسبی است که تنها در مقام مقایسه برای انسان به دست می‌آید. از این‌رو، مبنای واحدی جز مقایسه با دیگری برای انسان وجود ندارد و انسان هرگز به سعادت‌مندی کامل نمی‌رسد.

۱۰-۳. منافات مجازات به‌عنوان بخش جدانشدنی اخلاق با سعادت خواهی

اگر سعادت مبنای اخلاق باشد، در آن صورت مجازات نباید وجهه‌ای در اخلاق داشته باشد؛ درحالی‌که مجازات، یکی از مهم‌ترین بخش‌های اخلاق است. انسان زمانی که عمل غیراخلاقی انجام می‌دهد، خود را مستحق مجازات می‌داند یا حداقل در درون خود احساس پشیمانی دارد. چنین حس ندامتی بیانگر آن است که سعادت مبنای اخلاق نیست. حتی اگر کسی مجازات را لازمه سعادت بداند، در آن صورت نیز مجازات در وهله اول باید به‌عنوان امری لحاظ شود که سعادت و خوشایندی را از انسان می‌گیرد و بنابراین یک الم است که احساس ناخوشایندی به همراه دارد و باعث شقاوت می‌شود. بنابراین، مجازات، در برابر خیر اخلاقی (یعنی همان احساس خوشایند لذت) قرار می‌گیرد؛ چراکه به‌عنوان شر لحاظ شده است:

بنابراین، مجازات، شری جسمانی است که حتی اگر هم به‌عنوان پیامد طبیعی شر اخلاقی، با این شر پیوندی نداشته باشد، ولی باید برحسب اصول قانون‌گذاری اخلاقی، به‌عنوان پیامد این شر با آن مرتبط باشد. حال اگر چنین است که هر خطایی، حتی بدون توجه به پیامدهای جسمانی مربوط به فرد خاطی، در حد ذات خود مستحق مجازات است، یعنی (لااقل تا حدی) سعادت را از بین می‌برد (کانت، ۱۳۹۲، ص ۶۶).

اما حتی اگر هم گفته شود که فرد با عمل خود، به خود شر رسانده است، در این حال نیز با خوددوستی - که مبنای اخلاق است - منافات دارد؛ و البته که دنیای بی مجازات هم نمی‌شود؛ چراکه انسان بنا به طبیعت مادی خود، غالباً تمایل دارد تا برخلاف عقل و مبتنی بر سود شخصی خود عمل کند.

نقد

مهم‌ترین عنصر فلسفه اخلاق کانت، توجه به وظیفه است. وظیفه امری مقدس شمرده می‌شود که به‌خودی‌خود و بدون توجه به نتایجی که دربر دارد، گرامی شمرده می‌شود؛ اما چنین توجه مفرطی به وظیفه و تکلیف، مشکلات عدیده‌ای ایجاد می‌کند: ۱. مهم‌ترین اشکال، بی‌توجهی به انگیزه شدید آدمی در برآوردن سعادت خویش و لحاظ نقش چنین انگیزه‌ای در ترغیب به عمل اخلاقی است. اراده خیر کانتی، با توجه به وظیفه و عمل به خاطر آن و نه نتایجی که در پی دارد، اخلاق خود را از چنین قدرت انگیزشی محروم می‌کند؛ اما آدمی نمی‌تواند خالی از توجه به نتایج عمل باشد؛ چراکه او در هر عملی که انجام می‌دهد، سعی در برآوردن مهم‌ترین غریزه خود (سعادت) دارد و چنین امری در طبع آدمی نهاده شده است و کانت با عدم لحاظ چنین نقشی از قدرت عملی اخلاقش می‌کاهد.

۲. در اخلاق اسلامی نیز وظیفه و تکلیف، مقدس و محترم شمرده می‌شود؛ چراکه اساس اخلاق اسلامی دستورات و وظایفی است که خداوند بر عهده انسان گذاشته است. کانت، از آن‌رو که منشأ وظیفه را صرفاً فاهمه آدمی می‌داند، اخلاقی که عرضه می‌کند، بدون پشتیبان عملی است و از پاسخ به چرایی‌های اساسی اخلاق می‌ماند؛ اما در اخلاق اسلامی، از آن‌رو که قوانین، جاری شده از وجدان مستند به خداوند هستند و «خود وجدان و عقل

عملی نیست که قوانین ناشی از اوست؛ بلکه قوانین در درجه اول ناشی از خداست؛ و نیز بزرگداشت اخلاق، نه به خاطر خود آن است؛ بلکه برای رسیدن به کمال است»، دارای ضمانت و پشتیبانی هستند (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۶۳۰)؛ یعنی خداوند ضامن درستی و پاسخ چرایی درست بودن عمل اخلاقی خواهد بود.

۳. برای کانت، وظیفه و تکلیف برای خود آنهاست که مورد تکریم قرار می‌گیرد؛ اما در اخلاق اسلامی، هدف از عمل اخلاقی، رسیدن به کمال است؛ و اخلاق وسیله‌ای برای رسیدن به کمال شمرده می‌شود. بنابراین، امر اخلاقی - که اغلب در بین فلاسفه مسلمان مورد توجه است - نوعی اخلاق فضیلت است؛ یعنی انسان فضیلت‌مندی که روح پاکی دارد، توانایی تعیین خیر و شر را داراست. بنابراین، اخلاق اسلامی اخلاقی با فرمول‌های انعطاف‌ناپذیر و جامد نیست که در هر شرایطی صادق باشد (جعفری، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۴۹۱)؛ بلکه شرایط بیرونی و درونی انسان را در نظر می‌گیرد. بنابراین، به سعادت انسان در زندگی مادی و معنوی او بی‌توجه نیست. دستورات مطلق که بدون لحاظ شرایط صادر می‌شوند، نه تنها ممکن است گاهی نتایج منفی به بار آورند، بلکه با غریزه آدمی در دستیابی به سعادت و خیرخواهی ناسازگار است. بنابراین، انسان فضیلت‌مند با داشتن روحی پاک، توانایی آن را دارد که در بحران‌های اخلاقی با توجه به شرایط، بهترین تصمیم را بگیرد. بنابراین، دستورات اخلاقی باید انعطاف‌پذیر باشند؛ چراکه در اسلام، هدف از زندگی رسیدن به کمال است. اخلاق در اینجا هدف نیست؛ بلکه یک وسیله برای بهره‌مندی بیشتر از کمال است. بنابراین، دستورات مطلق اخلاقی و حتی مشقت کشیدن در راه تکلیف، جایز شمرده نمی‌شود.

۴. اخلاق کانتی همچنین از توجه به احساس سعادت اخلاقی، که توأم با عمل اخلاقی و احساس کمال است، بازمی‌ماند. استاد مطهری در نقد معنای سعادت کانتی می‌فرماید: «سعادت که کانت از آن سخن می‌گوید، سعادت حسی است؛ یعنی خوشی مادی دنیوی؛ و الاً اساساً نمی‌شود سعادت را از کمال جدا کرد؛ و سعادت و کمال غیرقابل تفکیک هستند» (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۷۲). معنایی که کانت از سعادت در نظر می‌گیرد، سعادت حسی یا طبیعی است که با بهره‌مندی غرایز و لذت‌جویی توأم است؛ درحالی‌که احساس سعادت آدمیان، در این امر خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مهم‌تر از آن، احساس خرسندی از خود و عمل خود است. کانت در نظریه اخلاقی خود، به احساس سعادت که ناشی از رسیدن به کمال است، بی‌توجه است. مطمئناً عمل اخلاقی‌ای که احساس سعادت بیافریند، در عمل بهتر و مؤثرتر خواهد بود؛ و این امری است که انسان با پیروی از وجدان درمی‌یابد. احساس سعادت ناشی از عمل اخلاقی، به خودی خود هیچ اثر بد و غیراخلاقی ندارد؛ بلکه حتی در ایجاد تهییج برای انجام وظیفه، بسیار مؤثر است. لذت‌جویی در درون تمامی آدمیان وجود دارد؛ بنابراین تکالیف اخلاقی باید در درون خود راهی برای لذت فراهم آورند؛ وگرنه از قدرت عملی آن کاسته خواهد شد. خود کانت هم متوجه این امر است؛ بنابراین، در نهایت پای خدا و سعادت را به اخلاق خود باز می‌کند؛ اگرچه آن را در چارچوب کلی اخلاقش قرار نمی‌دهد و به همین دلیل است که اغلب، این بخش از اخلاق کانت نادیده گرفته می‌شود.

نتیجه‌گیری

کانت در کتاب *بنیاد و تحلیلیات عقل عملی محض*، تمام اصول فلسفه اخلاق خود را در برابر گرایش‌هایی که به سعادت می‌انجامد قرار می‌دهد. از این‌رو، آن را از سیستم مطلق و عینی اخلاق خود حذف می‌کند؛ چراکه اصول عقلانی، کلی و ضروری که او برای قانون اخلاقی خود در نظر می‌گیرد، به کل در تضاد با اصل تجربی سعادت قرار می‌گیرند. او سعی بر آن دارد تا اصلی مطلق و نامشروط را مبنای اخلاق خود قرار دهد. بنابراین، در آنجا از اراده خیری سخن می‌گوید که هیچ غایتی برای عمل اخلاقی خود در نظر نمی‌گیرد؛ همچنین صورت‌بندی‌هایی که برای امر مطلق اخلاقی خود قرار می‌دهد، هیچ‌یک شامل سعادت نمی‌شوند. سعادت به‌عنوان ماده اخلاقی، در برابر اصل صوری اخلاق او قرار می‌گیرد و حتی از آن جهت که غایتی ذهنی و فردی است، نمی‌تواند غایت کلی و ضروری اخلاق باشد. کانت ملاحظات مربوط به نتایج را در اخلاق خود جای نمی‌دهد؛ چراکه به گمان او، چنین ملاحظاتی به خلوص اخلاقی آسیب می‌رسانند و در نهایت باعث نسبی شدن اخلاق می‌شوند؛ درحالی‌که با تکیه بر عقل می‌توان به قانون عینی، کلی و ضروری از اخلاق رسید. کانت در وهله اول، اخلاقی وظیفه‌گراست که ارزشمندی تکلیف اخلاقی را ناشی از خود تکلیف می‌داند و نه غایتی که از عمل ناشی می‌شود؛ چراکه سعادت بنا به ویژگی‌هایی که دارد، همچون ابهام در معنا، نداشتن معیاری برای سنجش آن، تجربی بودن و... نمی‌تواند نقشی محوری در اخلاق داشته باشد.

باوجود تمام عظمتی که می‌توان برای اندیشه کانت قائل شد، این اخلاق از آن جهت که اصل سعادت فردی را به‌عنوان انگیزه عمل نادیده می‌گیرد، در نهایت به اخلاقی منجر می‌شود که فاقد قدرت عملی است؛ چراکه آدمی بنا به طبیعت مادی خود، نمی‌تواند انگیزه‌های مربوط به سعادت را نادیده بگیرد؛ همچنین وظایف اخلاقی مطلق که بدون لحاظ سعادت فردی و جمعی و شرایط، به‌صورت نامشروط صادر شوند، به نظر نمی‌توانند با کمال - که هدف انسان در حیات اخلاقی اوست - هماهنگ باشند؛ چراکه انسان اخلاق را برای کمال می‌جوید؛ درحالی‌که اخلاق وظیفه‌گرا تکلیف را هدف می‌انگارد. در نهایت، اگرچه مطلق بودن و عقلانی بودن، قانون اخلاقی می‌سازند، اما اخلاقی می‌تواند در میان جوامع انسانی موفقیت عملی به دست آورد که به سعادت و اوضاع جزئی‌ای که فرد در آن قرار دارد، نظر داشته باشد.

منابع

- اترک، حسین، ۱۳۹۲، *وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۳، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، تهران، انتشارات اسلامی.
- راس، ویلیام دیوید، ۱۳۸۶، *نظریه اخلاق کانت*، ترجمه محمدحسین کمالی‌نژاد، تهران، حکمت.
- سالیوان، راجر، ۱۳۸۰، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی.
- _____، ۱۳۹۳ الف، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار.
- _____، ۱۳۹۳ ب، *فلسفه حقوق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار.
- _____، ۱۳۹۲، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشالله رحمتی، تهران، سوفیا.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۶، *فلسفه اخلاق*، تهران، صدرا.
- یاسپرس، کارل، ۱۳۹۰، *کانت*، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، تهران، طهوری.
- Cummiskey, David, 1996, *Kantian Consequentialism*, Associate Professor of Philosophy, Bates College.
- Hills, Alison, 2006, "Kant on happiness and reason", *History of Philosophy Quarterly*, v. 23, No. 3 p. 243-261.
- Hughes. Julie Lund, 2004, "The role of happiness in Kant's ethics", *Aporia*, v. 14, p. 61-72.
- Guyer, Paul, 2002, "Ends of Reason and Ends of Nature: The Place of Teleology in Kant's Ethics", v. 36(2), p. 161-186.
- Johnson, Robert, 2002, "Happiness as natural end", *Kant's Metaphysics of Morals*, p. 317-330.
- Wike, Victoria, 1987, "The role of happiness in Kant's groundwork", *The journal of value inquiry*, n. 21, p. 73-78.
- Wood, w. Allen, 1999, *Kant ethical thought*, Cambridge university press.